

علوم اجتماعی با ساز و برگ جنگی

روبرتو جی. گونزالز

درآمد: از «پیمانکاری فرهنگی» و همکاری انسان‌شناسان با ارتش آمریکا چه می‌دانیم؟ آیا مشارکت متخصصان علوم اجتماعی در طرح‌های نظامی از نظر اخلاقی روا است؟

سیستم حوزه‌ی انسانی (اچ‌تی‌اس/ The Human Terrain System) یکی از طرح‌های نظامی دولت آمریکا بود که انسان‌شناسان و دیگر متخصصان علوم اجتماعی را برای یاری رساندن به ارتش آمریکا در عملیات ضدشورش به کار گرفت. کارکنان این طرح در عراق و افغانستان فعال بودند و در واحدهای نظامی گماشته شده بودند تا پژوهش خود را دنبال کنند. بعدها معلوم شد که این طرح شکست خورده و معضلات اخلاقی و روش‌شناختی، دست در دست هم، ناکامی آن را رقم زده‌اند. سرانجام، در سال ۲۰۱۴ بساط این طرح برچیده شد.

این طرح از منظر جریان غالب انسان‌شناسی، مناقشه‌آمیز بود زیرا مسئولیت اخلاقی انسان‌شناسان در قبال اقوام مورد بررسی و پژوهش را نادیده می‌گرفت. پژوهشگران این طرح، تحقیقات خود را در اختیار اشغالگران خارجی می‌گذاشتند تا دامنه‌ی نفوذ خود بر مردم آن کشور را گسترش دهند.

افزون بر این، مسائل روش‌شناختی مهمی نیز وجود داشت. انسان‌شناسی به عنوان رشته‌ای دانشگاهی مبتنی بر تخصص در ناحیه است - بنابراین، کمال مطلوب آن است که پژوهشگر با زبان، تاریخ و، تا حد ممکن، پژوهش‌های موجود درباره‌ی قوم مورد پژوهش خود آشنا باشد (البته همیشه این طور نیست، اما به هر حال چنین ایده‌آلی وجود دارد). این طرح پژوهشگران علوم اجتماعی متخصص در نواحی مختلف را به کارگماشت، در حالی که بسیاری (و بنا بر بعضی از گزارش‌ها، اکثر آن‌ها) از تجربه و تخصص کافی در مورد عراق و افغانستان بی‌بهره بودند.

این پرهزینه‌ترین طرح علوم اجتماعی در سراسر تاریخ بود، و بی‌سر و صدا فاتحه‌اش خوانده شد، طرحی که هزینه‌ی ۸ ساله‌اش بالغ بر ۷۲۵ میلیون دلار بود. پنتاگون بخش عمده‌ی بودجه‌ی این طرح را بین دو مؤسسه‌ی تجاری بزرگ فعال در امور دفاعی تقسیم کرد که پیمانکاران اصلی این طرح شدند: شرکت صنایع دفاعی و هوافضایی بریتانیا (BAE Systems) و مشاورین حکومت و صنایع فدرال (CGI).

حامیان این طرح بارها ادعا کردند که طرح مزبور باعث ارتقاء درک فرهنگی بین نیروهای آمریکایی و عراقی خواهد شد - و بنابراین از تعداد تلفات آمریکایی‌ها و غیرنظامیان خواهد کاست. رهبران این طرح اصرار داشتند که متخصصان علوم اجتماعی به کارگماشته‌شده معلومات اجتماعی فرهنگی خود را در اختیار فرماندهان قرار می‌دهند، اما واقعیت پیچیده‌تر از این بود. کارکنان این طرح طیفی از فعالیت‌ها را هدایت می‌کردند که شامل مجموعه‌ای از

اطلاعات، گردآوری‌های سازمان ضداطلاعات، و عملیات روان‌شناختی می‌شد. دست‌کم در یک مورد یکی از کارمندان این طرح پشتیبان بازجوئی‌های انجام شده در افغانستان بود.

این طرح در عین حال ابزار تبلیغات برای متقاعد کردن عموم امریکاییان - به ویژه آن‌ها که گرایش‌های لیبرالی دارند - بر این امر شد که اشغال عراق و افغانستان به رهبری امریکا مأموریت‌های نیکخواهانه‌ای است که تحصیل‌کردگان جوان تیزهوش و تازه‌نفس کالج‌ها در آن نقش دارند. این در ظاهر نشانه‌ی آن بود که نیروهای امریکایی درگیر شکلی از اشغال‌گری‌اند که با لطف و ملایمت همراه است. وزارت دفاع در تصاویری کارکنان این طرح را نشان می‌داد که در حالی که روی قالیچه نشسته‌اند با سالمندان افغانی چای می‌نوشند و به کودکان سرخوش عراقی شیرینی تعارف می‌کنند. در اینجا جنگی درگرفته که امریکایی‌ها می‌توانند در باره‌اش احساسات مثبت خوبی داشته باشند.

وقتی این طرح برای نخستین بار در اواخر سال ۲۰۰۶ به اطلاع عموم رسید، بسیاری از انسان‌شناسان با آن مخالفت کردند، به دلیل آسیب‌های بالقوه‌ای که ممکن بود برای شهروندان عراقی و افغانی به بار آورد، و چه بسا متخصصان علوم اجتماعی را نزد نسل‌های آینده به جاسوسی و نه پژوهش در خارج از کشور متهم کند.

سوی انسان‌شناسان، این طرح منتقدان دیگری هم داشت. گروه کوچکی از افسران رگ‌گوی نظامی با تذکر این نکته علناً از این طرح انتقاد می‌کردند که باعث «تضعیف توانایی و قابلیت‌های فرهنگی و نظامی پایدار می‌شود» (کنبل، ۲۰۰۹) و در عمل، «کارآمدی تیم‌های این طرح در بهترین حالت محل تردید بود» (جنتایل، ۲۰۱۳). با این وصف، به رغم انتقادات، این طرح روز به روز بیشتر شاخ و برگ پیدا کرد. این طرح در اوج خود در سال ۲۰۱۰، بیش از پانصد نفر از دانشگاهیان دارای مدرک دکترا و کارکنان بازنشسته‌ی نیروهای ویژه را به کار گرفت. در چند سال بعد بیش از ۳۰ تیم حوزه‌ی انسانی در عراق و افغانستان به کار گرفته شدند، و بودجه‌ی سالانه‌ی طرح از ۱۵۰ میلیون دلار فراتر رفت.

در سال ۲۰۱۴، عملاً دیگر اثری از گزارش‌های خبری و بیانیه‌های رسمی درباره‌ی این طرح نبود. وب‌سایت پر آب و رنگ آن دیگر به‌روز نشد. حامیان این طرح از سر و صدا افتادند. و در دفتر مرکزی‌شان در **فورت لیون وُرت** کسی جواب تلفن نمی‌داد. بعداً تأیید شد که این طرح در حقیقت در ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۴ خاتمه پیدا کرده است. بگذارید برای فهم بهتر افول سریع این طرح تاریخچه‌ی آن را با هم مرور کنیم.

گماشته‌ای به نام علوم اجتماعی

این طرح در ژوئیه‌ی ۲۰۰۶ برای استفاده از گروه‌های پنج نفره در تیپ‌های رزمی ارتش شروع شد. مطابق طرح کلی اصلی اچ‌تی‌اس، هر گروه افراد نظامی را با متخصصانی ترکیب می‌کرد که در رشته‌های فرهنگی و ترجیحاً در زمینه‌ی علوم اجتماعی آموزش دیده و به کسب درجات علمی نائل شده بودند. در اوایل سال ۲۰۰۷ اولین گروه در **خوست** افغانستان به تیپ چهارم از لشکر هشتاد و دوم هوایرد پیوست. تا پایان آن سال چهار گروه دیگر نیز در تمام کشور وارد میدان شدند.

این طرح در برنامه‌های روابط عمومی‌اش بسیار قوی‌دست بود و داستان‌هایی در صفحه‌ی اول نیویورک تایمز و سافرانسیسکو کرونیکل مگزین و مقالات بسیاری در نشریات و روزنامه‌ها منتشر می‌کرد. رسانه‌های جمعی عموماً با الفاظ پرطمطراق از این طرح یاد می‌کردند.

اوج گرفتن برق‌آسای این طرح مقارن با به قدرت رسیدن ژنرال دیوید پترائوس بود و به دست او، که یکی از حامیان پر و پا قرص آن بود، تقویت شد. پترائوس، در مقام فرمانده در عراق، به استفاده از ترفندهای غیرمعمولی شهرت داشت که «امنیت» مردم را از طریق تعامل با غیرنظامیان و چرب کردن سبیل رهبران قبیله‌ای به ازای حمایت سیاسی برقرار می‌کرد. این رویکرد «سکنه‌محور» (population-centric) آموزه‌ی پترائوس به شمار می‌رفت و برخی از مقامات نظامی از آن استقبال کردند. بسیاری از مقامات پنتاگون این ترفند را می‌پسندیدند، ترفندی که پترائوس در کتاب راهنمای جدیدی در امور نظامی با عنوان اف ۳۱-۲۴: ضدشورش از آن سخن گفت. نبرد ضدشورش حالت مشروعیت نظری به خود گرفت - در واقع، ژنرال پترائوس دور و بر خود را با دسته‌ای از مشاوران با درجه‌ی دکترا در علوم سیاسی و تاریخ پر کرده بود. این افراد از ضدشورش با عنوان «جنگ در سطح کارشناسی» یاد می‌کردند.

بسیاری از امرای ارتش، وقتی که آموزه‌ی پترائوس به عنوان روش برتر نظامی برای نبرد با شورشیان جا افتاد، با آن موافق بودند. انتقاد از طرح ضدشورش - یا از اچ‌تی‌اس در این مورد - برای مقاماتی که جویای پیشرفت و ارتقا مرتبه‌ی خود بودند نامطلوب بود. اعضای کنگره از مرد و زن به طور کلی این رویکرد جدید را دوست داشتند زیرا به نظر موفقیت‌آمیز می‌رسید (دست‌کم در عراق) و نیز از آن رو که بسیاری آن را خطرناک نمی‌شمردند. اچ‌تی‌اس کاملاً با روایتی جور بود که پترائوس، به کمک گزارشگران حرف‌شنو، از آن به دست داده بود: طرح ضدشورش، نبرد انسان متفکر است.

به هر حال، این طرح با موانع گوناگونی روبه‌رو شد. همان‌طور که پیشتر گفتیم، این طرح با مخالفت سازمان‌یافته‌ی عده‌ای از انسان‌شناسان دانشگاهی مواجه شد. کمتر از یک سال بعد از ورود نخستین گروه به افغانستان، انجمن انسان‌شناسان امریکایی بیانی‌ی تند و تیزی صادر کرد که از غیرمُصَوَّب بودن طرح می‌گفت. گروهی خلاق‌الساعه، شامل انسان‌شناسان نگران، موفق شدند بیش از هزار امضا از انسان‌شناسانی بگیرند که تعهد می‌دادند از همکاری با طرح ضدشورش خودداری کنند.

بدببای‌ها از هر طرف گریبان این طرح را گرفت. بین ماه مه ۲۰۰۸ و ژانویه‌ی ۲۰۰۹ سه تن از کارکنان این طرح در عملیات کشته شدند. بعضی گفتند که شرکت صنایع دفاعی و هوافضایی بریتانیا (که برای اداره‌ی این طرح قرارداد‌های کلانی بسته بود)، در تجهیز ارتش با دانشمندان علوم اجتماعی عجله کرده و افراد واجد صلاحیت کافی در اختیار نگذاشته است. بعد معلوم شد که این شرکت در استخدام افراد خیلی آسان‌گیری کرده و چنان‌که باید پیشینه‌ی داوطلبان را بررسی نکرده است. بیشتر دانشگاهیانی که به کار گرفته شده بودند شناختی عملی و واقعی از فرهنگ عراق یا افغانستان نداشتند. تعداد افرادی که می‌توانستند به زبان‌های فارسی، دری، پشتو یا عربی صحبت

کنند یا آن‌ها را بفهمند بسیار کم بود. اما فشارها شروع شد - ارتش در اسرع وقت به «تحلیل‌گران حوزه‌ی انسانی» نیاز داشت و مایل بود که آن‌ها را با پرداخت دستمزدهای بالا به کارگیرد.

در اوایل سال ۲۰۰۹ سر و کله‌ی گزارش‌ها درباره‌ی نژادپرستی، آزارهای جنسی، و حواشی پرداخت‌های مالی پیدا شد، و هیئت تحقیق و بررسی ارتش دریافت که این طرح با مشکلات حادّی دست به گریبان است. از این هم بدتر، هیئت مزبور کشف کرد که بسیاری از فرماندهان تیپ این گروه‌ها را بی‌ثمر می‌دانند.

سراشویی پر پیچ و خم سقوط

با توجه به رشد چشمگیر و طلب سیری‌ناپذیر ناگهانی ارتش برای به کارگماشتن دانشمندان علوم اجتماعی می‌توان پرسید: چرا اچ‌تی‌اس به سراشویی پر پیچ و خم سقوط افتاد؟ یکی از دلایل آن به برنامه‌ی خروج نیروهای امریکایی از عراق و افغانستان ربط داشت. در اوایل سال ۲۰۱۲، تیم مدیریت اچ‌تی‌اس نومیدانه به دنبال راهی می‌گشت تا بر سر این برنامه پس از عقب‌نشینی نیروهای امریکایی معامله کند:

مدیران سیستم حوزه‌ی انسانی ارتش امریکا، پس از عقب‌نشینی از عراق و پایان نقش این ارتش در افغانستان که برای ۲۰۱۴ برنامه‌ریزی شده بود، این واژه‌ی عملیاتی را به کار می‌بردند: «فاز صفر». این واژه به اعزام گروه‌های کوچکی از کارشناسان حوزه‌ی انسانی ارتش برای جمع‌آوری اطلاعات درباره‌ی جمعیت‌های محلی - آداب و رسوم و میزان حساسیت‌شان - اشاره دارد که شاید در ایام صلح و مسلماً پیش از آن صورت گیرد که آن مناطق پای در آتش جنگی ویرانگر بگذارند که چه بسا به گروه بزرگ‌تری از نیروهای امریکایی حاجت افتد. حامیان سیستم حوزه‌ی انسانی فاز صفر را راهی می‌دیدند تا آن طرح به شیوه‌ی نظامی ساده‌تری باقی بماند.

ظاهراً هیچ یک از بخش‌های نظامی یا فرماندهان جنگی به تأمین بودجه‌ی این طرح بعد از سال مالی ۲۰۱۴ علاقه‌مند نبودند. چه بسا شهرت اچ‌تی‌اس پیش‌دستی کرده بود.

عامل دیگری که به بقای درازمدت این طرح آسیب زد مغضوب شدن آشکار پترائوس در زمان تصدّی مقام ریاست سازمان سیا بود. بعد از آن که طشت رسوایی پترائوس در پی برقراری روابط جنسی نامشروع و استفاده‌ی غیرمحتاطانه از اطلاعات طبقه‌بندی‌شده از بام به زیر افتاد و **واشنگتن پست** گزارشی با این عنوان منتشر کرد: از «اوج عزت به حضيض ذلت»

در سال ۲۰۱۳، کم‌کم موج تازه‌ای از انتقادات این طرح را فراگرفت. انسان‌شناسان به مخالفت خود ادامه دادند، روزنامه‌نگاران کنکاشگر و عده‌ای از اعضای کنگره نیز به آن‌ها پیوستند.

مسئله‌ی دیگری که اچ‌تی‌اس با آن روبرو بود تغییر گسترده‌ی اولویت‌های پنتاگون، دور شدن از ضدّاطلاعات فرهنگی و توجه کردن به ضدّ اطلاعات مکانی‌جغرافیایی بود. طرح ضدّشورش هوسی زودگذر بود.

در سال ۲۰۱۴، رشد سریع حوزه‌های علوم اجتماعی رایانه‌ای و الگوسازی پیشگویانه رایج شده بود - آن‌ها با احاطه یافتن گسترده‌ی دستگاه اداری اوباما بر «اطلاعات مهم» (Big Data) به نحوی ماهرانه هم‌سویند. بسیاری از طراحان پنتاگون ترجیح می‌دهند که اطلاعات خود را از مواد ذخیره شده در تلفن‌های همراه، حسگرهای از راه دور، پایگاه داده‌های زیست‌سنجی، و هواپیماهای بدون خلبان مجهز به دوربین‌های با دقت بالا کسب کنند و نه از دانشمندان علوم اجتماعی انسانی با صلاحیت‌های مشکوک.

نتیجه‌گیری

به گفته‌ی عده‌ای این طرح ایده‌ی خوبی بود که با آن بد معامله کردیم. شاید دقیق‌تر آن باشد که بگوییم این طرح ایده‌ی بدی بود که با آن بد معامله کردیم. شناخت فرهنگی چیزی نیست که بتوان به آسانی آن را به وسیله‌ی پیمانکاران و مشاوران در اختیار کسی گذاشت، یا به سربازانی تعلیم داد که از یک کتابچه‌ی راهنما برای کسب مهارت استفاده می‌کنند. اچ‌تی‌اس مبتنی بر فرضی مخدوش و محکوم به شکست بود.

اگر از منظری وسیع بنگریم، درمی‌یابیم که این طرح اهمیت اجتماعی گسترده‌تری داشت. این طرح چکیده‌ی تناقض‌های فرهنگی عمیق در مورد جایگاه امریکا در جهان بعد از حمله‌ی یازده سپتامبر بود، تناقض‌هایی که امروزه همچنان برای امریکا مشکل‌ساز است.

از بررسی تجربه‌ی این طرح چیزهای زیادی می‌توان آموخت. از یک نظر، این طرح را می‌توان نمونه‌ای از بی‌عرضگی و نخوتی دانست که مشخصه‌ی بسیاری از جنبه‌های حمله‌های نظامی و اشغال عراق و افغانستان به رهبری امریکا بوده است. نایال فرگوسن، مورخ نامدار، امریکا را امپراتوری‌ای می‌داند که از پذیرش واقعیت سر باز می‌زند. پس شاید عجیب نباشد که از جنگ‌های کشورگشایانه‌ی این امپراتوری با تعبیری مثل «آگاهی فرهنگی» و برقراری امنیت «حوزه‌ی انسانی» یاد می‌کنند. از منظری دیگر، اچ‌تی‌اس نشان‌دهنده‌ی فضولات فاسد مجموعه‌ای نظامی-صنعتی است که نیازهای صنعت دفاعی و ژنرال‌های پرآوازه را برآورده می‌کند و نه احتیاجات مردم عراق و افغانستان را.

برگردان: سپیده سحری

* روبرتو جی. گونزالز استاد انسان‌شناسی در دانشگاه ایالتی سن خوزه و نویسنده‌ی کتاب «نظامی‌سازی فرهنگ» است. آن‌چه می‌خوانید برگردان مقاله‌ی زیر است:

Roberto J. Gonzalez, 'The Rise and Fall of Human Terrain System', *counterpunch*, 29 June 2015